

بررسی نمودهای مکتب اگزیستانسیالیسم در رمان «دیدار» اثر میخائیل نعیمه

نعیم عموری^۱

مائده ظهیری عرب^۲

تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۱۷

تاریخ دریافت: ۹۸/۲/۲۴

چکیده

انسان و رازهای وجودی او یکی از مهم‌ترین مسائلی است که توجه بسیاری از ادباء را در تمام دوره‌ها به خود جلب کرده است. در ادبیات عربی نیز ادیبان زیادی به تأمل درباره‌ی انسان و رازها و احساسات وی پرداخته‌اند؛ احساساتی که گاه نشان از اندوه، نومی‌دی و ناکامی دارد. در این رابطه ادیبان مهجر با روی آوردن به فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم به تأمل در سرنوشت انسان پرداخته و کوشیده‌اند تا رازهای درونی وی را مورد بررسی قرار دهند؛ میخائیل نعیمه از جمله کسانی است که به اگزیستانسیالیسم روی آورده است و تصویرهایی از مرگ‌اندیشی، گناه، دلهره، اندوه و نومی‌دی که در مسیر رسیدن به آزادی و رشد و تعالی گریبان‌گیر انسان می‌شوند را محور آثار ادبی خود و به ویژه رمان «دیدار» قرار داده است. بنابراین نگارندگان در نظر دارند با روش توصیفی-تحلیلی به کارگیری افکار و نشانه‌های فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم در رمان «دیدار» اثر میخائیل نعیمه را که بازگوکننده‌ی پیوندی میان تکامل زندگی انسان با آوارگی، اندوه، پریشان حالی و غربت است، مورد واکاوی قرار دهند. نتایج این پژوهش، حاکی از آن است که ذهن میخائیل نعیمه، همواره معطوف اندیشه‌های فلسفه‌ی هستی‌شناسی بوده و اگزیستانسیالیسم به نحو بارزی در پنج مقوله با عنوان‌های اضطراب و دلهره، احساس گناه، تعالی و گذر، اندیشه‌ی مرگ و آزادی در رمان «دیدار» نمایان گشته است.

واژگان کلیدی: اگزیستانسیالیسم، آزادی، رمان دیدار، میخائیل نعیمه.

n.amouri@scu.ac.ir

maedeh.zohriarab@gmail.com

^۱- دانشیار دانشگاه شهیدچمران اهواز (نویسنده‌ی مسؤل)

^۲- دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه شهیدچمران اهواز

۱- پیشگفتار

مکتب فلسفی اگزیستانسیالیسم که انسان و رازهای وی را در مرکز توجه خود قرار داده است، ریشه در اندیشه‌ی فلاسفه‌ای همچون «سقراط»، «اگوستین» و «پاسکال» دارد؛ لیکن در رهگذر زمان فیلسوفانی همچون «کی‌یر کگارد»، «ژان پل سارتر» و غیره ظهور یافتند که با اندیشه‌ی ژرف، انسان را در کانون توجه خود قرار داده و کی‌یر کگارد، فیلسوف بزرگ دانمارکی، مکتب فلسفی اگزیستانسیالیسم را بنیان نهاد. (گودرزی لمراسکی، ۱۳۹۲: ۱۷۵)

شایان ذکر است که این مکتب، مکتبی نوپا و نوظهور است که در پی ارائه‌ی معیار جوهر و کمال انسان است و معتقد است که انسان تنها موجودی است که آزاد آفریده شده است؛ یعنی تحت تأثیر جبر نیست. (مطهری، ۱۳۸۳: ۲۹۱)؛ «اگزیستانسیالیسم با دو گرایش اصلی الهی و الحادی در جستجوی انسان‌گرایی تازه‌ای بود که به انسان و مفهوم وجودی او می‌پرداخت. از نظر فلاسفه‌ی وجودگرا، هستی انسان، اولین و بنیادی‌ترین حقیقت است و «وجود» انسان، مجزاً و مقدم بر «ماهیت» اوست و تنها خداست که ماهیت و وجودش، جدایی‌ناپذیر است. این مکتب با تأکید بر اصالت وجود، خود انسان را ملاک تعیین دستورهای اجتماعی و معیارهای اخلاقی می‌داند.» (زیبایی، ۱۳۹۲: ۱۲)؛ البته می‌توان از این مکتب اشکالاتی گرفت: به اعتقاد این مکتب، ایمان به خدا با اختیار و آزادی ناسازگار است و این یک اشتباه است؛ هم‌چنین از نظر این مکتب، تعلق و وابستگی به هر چیزی به ضرر آزادی انسان است حتی اگر وابستگی به خدا باشد و این یک اندیشه، ناصواب است. (مطهری، ۱۳۸۳: ۲۹۷-۲۹۸) علاوه بر این، علی شریعتی درباره‌ی این مکتب چنین می‌گوید: «در فضای بیمار جهان صنعتی امروز که انسان در آستانه‌ی غرقه گشتن در گرداب سهمگینش قرار گرفته است، بزرگ‌ترین ارزش علمی و انسانی اگزیستانسیالیسم، این است که انسان را آزاد اعلام می‌کند و فراتر از هر مکتبی به نیاز انسان بیچاره‌ی امروز، پاسخ می‌گوید؛ ولی از آنجا که در برابر انسان متعالی و برای نجات دادن او از گردونه‌ی نابخردانه‌ی صنعت، هیچ راهی یا الگویی که همه‌ی انسان‌ها بدان ایمان داشته باشند و نسبت به آن احساس مسؤولیت کنند، ارائه نمی‌دهد، مکتبی ضعیف است.» (شریعتی، ۱۳۵۷: ۲۶-۲۷)؛ اما با این وجود، می‌توان گفت که اگزیستانسیالیسم از طریق پیوند زدن زندگی با مفاهیمی همچون آزادی، اختیار، مسؤولیت، تعالی و گذر و ... گام‌های مهم و روبه‌جلویی را در راستای حل بحران بشر معاصر پیموده است.

این نوع فلسفه در نتیجه‌ی ارتباط و تعامل فرهنگی با غرب و فعالیت‌های علمی از جمله حرکت ترجمه، وارد عرصه‌ی ادبیات عربی گشت تا این که خود را در لابه‌لای آثار بسیاری از نویسندگان و شاعران یافت، آنان که با روی آوردن به این مکتب به مهم‌ترین دغدغه‌های وجودی انسان معاصر پرداختند؛ چراکه رسالت ادبیات، این است که بتواند هماهنگی با اوضاع جامعه پیش برود و به مشکلات و

دغدغه‌های روحی انسان پردازد. از این روست که پیوند فلسفه و ادبیات در دوره‌ی معاصر، پیوندی غیر قابل انکار است؛ در واقع، «فلسفه، رهبر معنوی ادبیات قلمداد می‌گردد.» (حسینی، ۱۳۷۶: ۹۶)

جستار حاضر، یک خوانش اگزیستانسیالیسمی است تا از رهگذر آن، نمودهای فلسفه‌ی وجودی در رمان «دیدار»، اثر «میخائیل نعیمه، مورد واکاوی قرار گیرد. هدف پژوهش بررسی هستی‌شناختی میخائیل نعیمه در رمان «دیدار» است و برای رسیدن به این هدف با سؤال زیر رو به روست:

مقوله‌های اصلی اندیشه‌های اگزیستانسیالیسم در رمان «دیدار» کدام‌اند؟

قابل ذکر است که روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر تحلیل رمان از دیدگاهی فلسفی و روان‌شناختی است.

- پیشینه‌ی پژوهش:

از جمله پژوهش‌هایی که در راستای ردپای مکتب فلسفی اگزیستانسیالیسم در ادبیات عربی هستند می‌توان به مقاله‌های زیر اشاره نمود:

۱- «اگزیستانسیالیسم در شعر یوسف الخال» از حسن گودرزی لمراسکی، (۱۳۹۲) مجله‌ی ادب عربی، شماره‌ی ۲ که در این پژوهش به تأثیر مبانی اگزیستانسیالیسم در شعر یوسف الخال با محورهای انسان، آزادی و تعهد پرداخته شده است که مهم‌ترین یافته‌ی این بررسی، حاکی از آن بود که یوسف الخال برخلاف سارتر، اگزیستانسیالیست دینی است نه الحادی و خدا را مورد توجه قرار داده است.

۲- «خوانش اگزیستانسیالیسم رمان «ستاره‌ی آگوست»، اثر صنع الله ابراهیم» از علی افضلی و فاطمه اعرجی، (۱۳۹۴) مجله‌ی ادب عربی، شماره ۱ که در این جستار، مبانی اگزیستانسیالیسم و ویژگی‌های فلسفی نهفته در این رمان مورد بررسی قرار گرفته است.

۳- «نمودهای فلسفه وجودگرایی در مجموعه‌ی داستانی «گفتگوی ناشنویان» از جرج سالم از احمدرضا حیدریان شهری و منیر زیبایی، (۱۳۹۳) مجله‌ی نقد ادب معاصر عربی، شماره ۶؛ پژوهش مذکور به نمودهای فلسفه‌ی وجودگرایی در این مجموعه‌ی داستانی پرداخته است که مؤلفه‌های آن را مفاهیمی چون تنهایی، مرگ، گناه و غیره تشکیل می‌دهد.

۴- «بررسی نمود اگزیستانسیالیسم در شعر خلیل حاوی» از حسین ناظری و کلثوم صدیقی، (۱۳۹۰) مجله‌ی پژوهش‌نامه‌ی علوم انسانی، شماره‌ی ۱/ ۶۴، در این تحقیق نمودهای اگزیستانسیالیسم در اشعار خلیل حاوی بررسی شده که عبارتند از: مرگ‌اندیشی، احساس گناه، پریشان‌حالی و اضطراب.

اما در مورد اگزیستانسیالیسم و مبانی آن در آثار میخائیل نعیمه و به ویژه رمان «دیدار»، هیچ پژوهشی نگاشته نشده است و پژوهش حاضر از این منظر نو و تازه است. در این جستار سعی بر آن است که به

بررسی دقیق این نمودهای فلسفی پرداخته شود و نمونه‌های مطابق با آن از این رمان استخراج گردد تا شدت تأثیرپذیری نعیمه از این فلسفه آشکار شود.

۲- مفهوم اگزستانسیالیسم

واژه‌ی اگزستانس در اصل به معنای پدیدارشدن، برون زدن و برجسته بودن است و در قرون وسطی به خداوند اطلاق می‌شد؛ از آن جهت که خداوند همه جا حضور دارد و نیازی به دلیل و برهان ندارد. کی‌یرکگارد، این واژه را برای انسان نیز به کار برد پس از آن این واژه چنان بار معنایی یافت که دیگر فقط برای انسان به کار می‌رفت و فیلسوفان این واژه را به نوعی از وجود که متعلق به انسان است محدود می‌کنند. (صفوی مقدم، ۱۳۹۰: ۴۱-۴۲)؛ اما از نظر اصطلاحی، اگزستانسیالیسم «مترادف با بودن و هستی استعمال می‌شود.» (نوالی، ۱۳۸۶: ۱۷)؛ «سرآغاز شکل‌گیری این فلسفه‌ها را می‌توان برهه‌ی زمانی قرن نوزدهم و بیستم دانست؛ یعنی آن هنگام که توجه فیلسوفان به دغدغه‌های انسانی و موقعیت‌های مرزی و آرمان‌های او مانند رنج از بی‌عدالتی، آرزوی جاودانگی، امید، عشق، ایمان، محبت، یأس، بیهودگی جهان، آزادی و سایر مباحث وجودی انسان معطوف شد.» (صفوی مقدم، ۱۳۹۰: ۴۰)

۳- اگزستانسیالیسم و ادبیات

یکی از اصطلاحات فلسفی که وارد حوزه‌ی ادبیات شد، اصطلاح «اگزستانسیالیسم» است. با توجه به این که ادبیات، زایش احساس و دغدغه‌ی انسان هست، بهترین ابزاری است که می‌تواند منعکس‌کننده‌ی اندیشه‌های فلسفی باشد؛ از این رو فلسفه در ادبیات رخنه کرد. بی‌شک فلاسفه‌ی مکتب وجودگرایی برای ارائه‌ی نظرات و دیدگاه‌های خویش به عرصه‌ای پهناور نیاز مبرم داشتند و عرصه‌ای پهناورتر از ادبیات نیافتند؛ داستان کوتاه، رمان و شعر، بستر مناسبی برای عرضه‌ی افکار وجودگرایان فراهم آورد.

ذکر این نکته ضروری می‌نماید که «از میان انواع مختلف ادبی می‌بینیم که فلاسفه‌ی اگزستانسیالیست، بیشتر به رمان روی آورده‌اند. با توجه به عقیده‌ی اگزستانسیالیست‌ها مبنی بر این که انسان، ماهیتی ازپیش تعیین شده ندارد و موجودی است نامتعیّن و سیال، بدون تعریف متعیّن و ازپیش تعیین شده، در نتیجه با شخصیت‌پردازی در رمان سازگار دارد.» (خیری، ۱۳۹۰: ۱۷)؛ اما نکته‌ی حائز اهمیت، این است که «باید مراقب بود که هر ادبیاتی را که اتفاقاً نشان‌دهنده‌ی نفوذ به عمق مسائل وجود انسان است، «وجودی» نشمریم... ما باید خود را محدود به آن دسته از آثار ادبی کنیم که در آنجا اهمیت اساسی به «مضامین تکراری» فلسفه‌ی وجودی شده است. از نظر جان مک کواری، این مضامین تکراری عبارت است از: آزادی، تصمیم، مسؤولیت، تنهایی، غربت و مرگ.» (همان: ۱۷)؛ خلاصه‌ی سخن، «اگزستانسیالیسم، نوعی فلسفه است که به طور طبیعی در شکل ادبی بیان می‌شود؛ زیرا به امر انضمامی و خاص، معنایی فلسفی می‌دهد.» (ماتیوز، ۱۳۷۸: ۸۵)

۴- گذری بر زندگی و ادبیات میخائیل نعیمه

تولد میخائیل نعیمه در سال ۱۸۸۹ میلادی در روستای بسکنتا لبنان با تغییرات سیاسی، اجتماعی، فکری و دینی همراه بود؛ یعنی، در برهه‌ای از زمان که در کشورهای عربی به خصوص لبنان و مصر، فریاد عقب‌ماندگی و دعوت به همراهی با نوگرایی و پیشرفت تمدنی و علمی غرب بلند شده بود. از سوی دیگر، استعمار عثمانی و فقر باعث هجرت مردم از شهر خود می‌شد. جمله‌ی این عوامل در زندگی، فکر، ادب و سلوک او تأثیر زیادی گذاشته بود. (براهویی و شیخ، ۱۳۹۵: ۱۴۰)

«میخائیل نعیمه، زبان عربی و روسی و انگلیسی را به خوبی می‌دانست و به زبان فرانسه نیز تسلط کافی داشت. و از همه‌ی این زبان‌ها، کلیدهایی برای گنجینه‌های ادبیات غرب و شرق داشت. او، دارای لحنی فصیح و قلمی روان و اصطلاحاتی وسیع و فکری عمیق و خیالی دور و عقیده‌ای استوار بود علاوه بر این‌ها از تجمل و تعارف به دور بود.» (شکیب انصاری، ۱۳۹۳: ۲۳۳)؛ میخائیل نعیمه، یکی از ادیبان روشنفکر معاصر است که در اغلب آثار خود با به کارگیری شیوه‌های غیر صریح و با بیانی فلسفی، اندیشه‌های خود را در افکار و عواطف و تخیلات شخصیت‌های داستان خود جای می‌دهد تا خواننده‌ی ژرف‌نگر به اندیشه‌های عمیق وی پی ببرد؛ از جمله موضوعات وی، تفکرات وجودی درباره‌ی انسان است که نمودهایی از اصول فلسفه‌ی وجودگرایی را منعکس می‌سازد و از اینجاست که رد پای فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم را به طور چشمگیری در آثار وی از جمله رمان «دیدار» می‌یابیم.

ادبیات میخائیل نعیمه، مآل‌آمال از تصویرهایی از زندگی و مرگ، آزادی، یگانگی با ذات الهی و مرگ‌اندیشی است. با تأمل در اندیشه‌های فلسفی نعیمه درمی‌یابیم که عوامل و مؤلفه‌هایی در شکل‌گیری آن مؤثر بوده است. نعیمه در اواخر قرن نوزدهم در خانه‌ای محقر با دیوارهایی گلی و اثاثی از فقر در یکی از کوهستان‌های لبنان دیده به دنیا گشود؛ تصویرهای زندگی فقیرانه‌ی کودکی تا مراحل بعدی زندگی همواره در ذهن و جان‌ش نقش بسته بود. فقر و بینوایی، ترس از قدرت‌های زورگوی استعماری، رنج از بی‌عدالتی و تبعیض اجتماعی، احساس تنهایی و پوچ‌گرایی و ... از ویژگی‌های بارز زندگانی وی بود که در ادبیاتش منعکس شد. (شیخ، ۱۹۷۹: ۲۹۷-۲۹۸)؛ وی در مرحله‌ی بعدی از زندگی خویش و همزمان با مهاجرت به غرب و دلبستگی و پیوستگی روحیه‌ی شرقی او با مادی‌گرایی غرب، سخت دچار احساساتی همچون دل‌تنگی و پوچی گشت و این امر وی را به گرایش‌هایی همچون غم و اندوه، غربت، بی‌ثباتی و آوارگی سوق داد. (اصلانی و گودری، ۱۳۹۱: ۴)؛ «در واقع احساس نگرانی و اضطراب که در مراحل اولیه‌ی زندگی جدید بر ادبای مهاجر سایه افکنده بود، باعث به وجود آمدن سؤال‌های زیادی درباره‌ی هستی گشت و موجب شد آن‌ها به یک نگرش فلسفی برسند.» (عزیزی‌پور، ۱۳۸۸: ۲۲-۲۳)

یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های روی آوردن میخائیل نعیمه به فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم، شهرت سارتر، فیلسوف مکتب وجودگرایی، در جامعه‌ی عرب و نیاز این جامعه به اصول مثبت این فلسفه از جمله آزادی بود؛ چراکه در آن زمان، فریاد آزادی‌خواهی در جامعه طنین‌انداز شده بود. (بایزیدی و دیگران، ۱۳۹۵: ۶)؛ «میخائیل نعیمه با عرضه‌ی دیدگاه‌های نو در ارتقای جایگاه ادبی خود و ادبیات مهجر، گام مهمی برداشت و ادبیات را وسیله‌ای برای شناخت انسان و هستی قرارداد.» (مسبوق و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۰)؛ «نعیمه، نظریه‌پرداز ادبیات مهجر شمالی در مقام یکی از طلایه‌داران ادبیات تأملی نیز شهرت دارد. آثار ادبی وی سرشار از تأمل در ذات خداوند، هستی، انسان، مرگ، زندگی، خیر و شر و ... است.» (همان: ۱۲۹)؛ بدین ترتیب می‌توان گفت که خاستگاه فلسفه‌ی وجودگرایی نزد نعیمه، دامنه‌ای بسیار گسترده دارد و زندگانی ایشان و جامعه، نقش محوری در تجلی و نفوذ این فلسفه در ادبیات وی دارد.

۵- خوانشی بر رمان «دیدار»

رمان «دیدار»، یکی از شاهکارهای ادبی و فکری میخائیل نعیمه به شمار می‌آید و از جمله رمان‌هایی است که در ادبیات عربی و ادبیات جهانی، نمونه‌ای بی‌نظیر هستند. «دیدار»، حکایت دو روح زیباست که از ازل در جستجوی یکدیگر بودند و در نهایت به وصال می‌رسند. این رمان پررمزوراز، خواننده را از ابتدا به خود جذب می‌کند؛ به طوری که نمی‌تواند از آن روی‌گرداند مگر این که آن را به پایان برساند. نعیمه، این رمان را در قالب هفت بخش به هم پیوسته ارائه می‌دهد؛ این هفت بخش به این ترتیب نامگذاری شده‌اند: امانت، گیتار تبهکار، نظرات، وادی دوشیزگان، شهبه و مهلبه، از زندانی به زندان دیگر و دیدار. زاویه‌ی دید رمان، بیرونی است؛ یعنی، راوی، مفسر است. موضوع اصلی این رمان، گرد شخصیت «لئونارد» می‌گردد.

داستان از این قرار است که لئونارد از دوستان قدیمی راوی (نعیمه) به عنوان نوازنده‌ی گیتار در هتل فردی به نام سلیم‌الکرام نوازندگی می‌کند. در مراسم نامزدی بها، دختر صاحب هتل - سلیم‌الکرام - این دختر به کما می‌رود و لئونارد را به اجرای سحرانگیز و عشق‌پنهانی به بها متهم می‌کنند و در اثر آن، آتش میل به انتقام در سرتا سر وجود سلیم‌الکرام زبانه می‌کشید. در چنین شرایطی، لئونارد، سراسیمه و در نیمه‌ی شب به نزد راوی (نعیمه) می‌رود تا گیتار خود را که به مثابه‌ی روح و جانش بود؛ اما آلت جرم و سحر تلقی شده بود، نزد نعیمه به امانت بسپارد و مخفی شود. در حالی که تمام تلاش‌های پلیس و سلیم‌الکرام برای یافتن لئونارد به باد رفته بود، راوی به طور اتفاقی در غار اطراف روستایی ییلاقی با لئونارد مواجه می‌شود و به امید نجات بها و با اصرار فراوان، او را برای اجرای مجدد بر بالین دختر حاضر می‌کند. لئونارد درخواست وی را می‌پذیرد؛ ولی پس از به هوش آمدن بها، سرانجام هر دو در کنار هم جان می‌سپارند و وصال نهایی از طریق مرگ تحقق می‌یابد. (شعاعی، ۱۳۹۶: ۳)

این رمان، خیالی و غیر واقعی است و با دقت نظر و ژرف اندیشی می توان به خوبی دریافت که نعیمه در صدد نشان دادن این حقیقت است که برای رسیدن به خواسته‌ی وجودی خود باید از کشمکش‌های زیادی عبور کرد تا در نهایت به رهایی و آرامش ابدی رسید؛ چرا که تمام این گره‌ها و نگرانی‌ها و ترس‌ها باید باعث تحرک و پویایی انسان شوند نه سرخوردگی و ناکامی و از نظر وی زندگی ماجراجویی و قرار گرفتن در دل خطر هاست. نعیمه به خوبی توانست از عناصر داستان برای اثبات نظریه‌های فلسفه‌ی وجودگرایی بهره ببرد. او، داستانی را می‌آفریند و جهانی را فرا روی ما می‌گشاید و از ما انتظار دارد با خیال و تصور خویش به این جهان سفر کنیم و در جریان آشوب درونی و احساسات عمیق شخصیت داستان قرار بگیریم تا خویش را به جای لئونارد تصور نماییم و شدت درد جانکاه وی را احساس کنیم. شخصیت داستان، لئونارد در رسیدن به هدف وجودی خویش از هیچ کوششی دریغ‌نورزید. از رهگذر این سفر خیالی به این حقیقت دست می‌یابیم که سلب اختیار و آزادی و بی‌عدالتی نمی‌تواند مانع رسیدن انسان به غایت درونی او گردد.

۶- نمودهای فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم در رمان «دیدار»

۱-۶- اضطراب و دلهره

اضطراب و دلهره از مهم‌ترین مؤلفه‌های فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم به شمار می‌آید و ریشه‌ی این اضطراب در وجود و هستی انسان است. (نوربخش و دیگران، بی‌تا: ۲۶)؛ «اضطراب، عبارت از احساس خطر نیستی و نابودی است... اضطراب، چیزی نیست که آن را به دست آوریم؛ بلکه چیزی است که هستیم و جزو موجودیت ماست؛ و عبارت از جنبه‌ی ذهنی موجود زنده‌ای است که با خطر نیستی قریب‌الوقوع مواجه است؛ یعنی، خطر از بین رفتن وجود خود.... اضطراب، مربوط به هستی موجود است؛ ولی ترس، چنین نیست.... ترس را می‌توان مانند سایر هیجانات مورد مطالعه قرار داد و آن را واکنشی دانست؛ درحالی‌که اضطراب، خطری است که متوجه موجودیت شخص است.» (همان، ۲۷-۲۸)

اگزیستانسیالیسم با پذیرفتن حالت اضطراب و دلهره، آن را امری ضروری قلمداد می‌کند؛ یعنی، انسان با آگاهی از مواضع اضطراب و دلهره و تجربه‌ی آن سعی می‌کند از نیروهای ماورایی به زندگی پل بزند و سعادت خویش را تعیین سازد. (خجسته و فسایی، ۱۳۹۴: ۱۸۷)؛ میخائیل نعیمه، رمان «دیدار» را با تصویرهای پی‌درپی از حالت اضطراب آغاز می‌نماید تا از همان ابتدا حس کنجکاو‌ی مخاطب را برای یافتن علت اضطراب حاکم بر قهرمان داستان برانگیزد. به عنوان مثال می‌توان به چند نمونه از آن اشاره نمود تا کیفیت به کارگیری اضطراب و دلهره که یکی از نمودهای فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم در این رمان است، آشکار شود:

* پاسی از شب گذشته بود، غرق در افکار پریشان خود بودم که صدای شدید کوبیدن در، مرا به خود آورد. ابتدا گمان کردم فکر و خیال است، ترس وجودم را فراگرفت؛ اما همین که به خودم آمدم، شنیدم که صدایی بی‌تابانه مرا می‌خواند و می‌گوید: باز کن باز کن من هستم. (نعیمه، ۱۹۹۹: ۵)

پس از آن که لئوناردو به سحر و جادو متهم شد و به دلیل آن که وی را تنها مسبب بیهوشی بها می‌دانستند، سخت مورد تعقیب سلیم‌الکرام، پدر بها و پلیس قرار گرفته بود؛ چراکه اشخاصی در گوش سلیم خوانده بودند: اگر بتواند به یک تار از گیتار لئوناردو دست یابد، بها به هوش می‌آید. اضطراب و دلهره بر وجود لئوناردو، مستولی شده بود. از این رو وی در اوج درماندگی و سیه‌روزی سراسیمه و در نیمه‌شب به خانه‌ی دوست قدیمی خود (نعیمه) پناه می‌برد. اضطراب و دلهره در درون لئوناردو به درجه‌ای می‌رسد که نشانه‌های آشکار آن بر هیأت و سیمای وی نقش می‌بندد:

* سکوت اختیار کردم تا مقدمه‌ای برای مهمانم فراهم کنم که رازش را بگوید و سرِ درد دل را برایم باز کند؛ اما او فقط بر سکوت و خاموشی پایبند بود. دگرگونی زیادی در چهره و حرکاتش احساس کردم. رنگش پرید، ابروهایش درهم کشیده شد، لب‌هایش شروع به لرزش کرد، چشمان خیره‌شده‌اش به چراغ از حال رفت، دستانش سست شده و گیتار از آغوشش روی زانوهایش افتاد، همچنین انگشتانش بی‌حرکت مانده بود و دیگر با شوق گوشه گوشه گیتار را لمس نمی‌کرد. (همان: ۱۰-۱۱)

نویسنده با بهره‌گیری از عنصر توصیف، تصویری شفاف از حالت اضطراب لئوناردو را ارائه می‌دهد تا برای خواننده، واقعی و ملموس باشد. در این بخش، نویسنده به شکل بارز به مسأله‌ی اضطراب که حالتی جداناپذیر از وجود انسان است، اشاره می‌کند. شایان ذکر است این مسأله در فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم مورد مطالعه قرار می‌گیرد و روان‌شناساسی اگزیستانسیالیسم، این مسأله را در کانون توجه خود قرار می‌دهد. اضطراب و دلهره، آنگاه که شدت یابد می‌بینیم بر سیمای شخص منعکس می‌شود و از نظر وجودگرایان، این دلهره، ملازم انسان است؛ چراکه سارتر، بشر را این گونه معرفی می‌کند: «بشر؛ یعنی، دلهره» (سارتر، ۱۳۶۱: ۳۴) به این ترتیب، هماهنگی آشکاری میان اندیشه‌های میخائیل نعیمه و مکتب اگزیستانس ملاحظه می‌کنیم.

۲-۶- احساس گناه

در مکتب فلسفی اگزیستانسیالیسم، گناه از جنبه‌های هستی و وجود انسان به شمار می‌آید. از آنجا که این مکتب، انسان را مالک و صاحب اختیار می‌داند و مسؤولیت وجود او را بر خود او می‌داند. پس احساس گناه را که ناشی از اشتباه در انتخاب و تصمیم‌گیری است را امری طبیعی قلمداد می‌کند. (حیدریان شهری و زیبایی، ۱۳۹۳: ۶۵)؛ بی‌شک نظریه‌ی گناه، یکی از نظریه‌هایی است که میخائیل نعیمه آن را به کار گرفت و در این زمینه از فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم تأثیر پذیرفت. با پیگیری حوادث رمان

«دیدار»، سیطره‌ی احساس گناه را که مانع رسیدن به کمال است، در وجود قهرمان داستان به نحو بارزی ملاحظه می‌کنیم:

*خیال کردم قرن‌ها پیش یعنی آن زمان که چوپانی نزد پدرش بودم، آمده بود و او را دیدم و من تا این وادی دوشیزگان در تعقیب او و دو خواهرش بودم؛ اما آن هنگام که نغمه‌ی دلتنگی خود را در نی می‌نواختم، نی بر زمین افتاد و نغمه‌ی وصال را از دست دادم و بها و خواهرانش از حال رفتند و نتوانستم آن‌ها را به هوش آورم. درنهایت، نی را شکستم و در جستجوی نغمه‌ی وصال برآمدم؛ زیرا لبان من در نتیجه‌ی احساسی زودگذر و شهوت‌انگیز در پی بوسیدن او بود و مرا از هدف اصلی بازداشت. من، فراتر از زمان و مکان به منظور دست‌یابی به هدفم می‌کوشیدم که شهوت من در حیطه‌ی زمان و مکان در جستجوی تحقق آن بود... و مجدداً بازگشتم تا با شهوتم مبارزه کنم و درنهایت حتماً آن را از پای درمی‌آورم. (نعیمه، ۱۹۹۹: ۷۱-۷۲)

«از آنجا که لئوناردو در گذشته، چوپانی یکی از اعیان را بر عهده داشته است و عشق به دختران او را در دل خود نهان می‌کرده است، هنگامی که این عشق، جنبه‌ی مادی و شهوانی می‌یابد، او در نی خود می‌دمد. از این رو از وصال و دیدار باز می‌ماند؛ اما هنگامی که گمان می‌کند به درجه‌ی عشق معنوی نایل آمده است، با گیتار خود آهنگ دیدار را می‌نوازد؛ اما بار دیگر، شهوت پنهان در وجود او سر برمی‌آورد و او را ناکام می‌گذارد و بار دیگر به عشق نواختن نی و تمرین با شهلبله و مهلبله بازمی‌گردد تا آمادگی غلبه بر شهوت خود را به دست آورد.» (شریم، ۱۹۹۷: ۸۷)

از دیدگاه نعیمه، احساس گناه، یکی از انگیزه‌های پوچ‌گرایی است که ناشی از تزلزل اراده و غلبه‌ی هوای نفس است و بر احساس اضطراب و دلهره در وجود انسان دامن می‌زند. در اینجا، نمودی از مفهوم احساس گناه را می‌یابیم؛ قهرمان داستان، لئوناردو به هدف لذت بردن به چیزی می‌اندیشد که احساس گناه را برای وی در پی دارد؛ نکته‌ی حائز اهمیت در این بخش، این است که انسان، مسئولیت انتخاب اشتباه خود را بر عهده می‌گیرد و به گناه خود اعتراف می‌کند. این احساس گناه، باعث پویایی و تلاش مجدد او برای غلبه بر هوا و هوس است. و این مقدمه‌ی ورود به «تعالی و گذر» است.

۳-۶- تعالی و گذر

رویکرد تعالی و گذر، رویکردی مشترک میان فیلسوفان متدین و غیر متدین این مکتب است که مقصود از آن، نامحدود بودن هستی و آزادی انسان برای رقم زدن زندگی دلخواه و تعیین معیارهای اخلاقی خود است. اصطلاح تعالی و گذر «در نزد کی‌یرکگارد ذاتاً همان حدی است که ما به سوی آن می‌رویم.» (وال، ۱۳۴۵، ۲۸۸)؛ تعالی و گذر، مفهومی جز این ندارد که زندگی، مفهوم ازپیش‌بوده‌ای ندارد. پیش از این که ما زندگی کنیم، زندگی به خودی خود هیچ است و به عهده‌ی ماست که به زندگی

معنایی ببخشیم. به عبارت دیگر، با وجود این که از دیدگاه این مکتب، زندگی، مفهوم ازپیش‌تعیین‌شده‌ای ندارد، انسان می‌تواند از دیوار نیستی و پوچی فراروی خود بگذرد و به زندگی خود، معنا و ارزشی بدهد؛ در واقع، نجات روحی انسان در گرو تلاش و حرکت است و از منظرگاه این فلسفه در این صورت است که انسان، هستی می‌یابد و گرنه وجود او با عدم و نیستی تفاوت نخواهد داشت.

«اگرستانسیالیسم در قرن بیستم شاید عمل‌گراترین اندیشه‌ی فلسفی بود که می‌توانست به انسانی که شاهد نابودی همه‌ی دستاوردهای اخلاقی و تمدنی بشر در طول هزاران سال بوده است، اطمینان و آرامشی توأم با عمل و مبارزه دهد؛ بی‌شک آنچه در زمان ما و شاید بعدها از این فلسفه باقی می‌ماند، مفاهیم پیچیده و اصطلاحات غامض فلسفی آن نیست؛ بلکه به طور صریح، التزام و مسؤولیت‌پذیری و تأکید اگزیستانسیالیسم بر آزادی آدمی است که با درک تعهد اجتماعی و رسالت فردی باید در خدمت تعالی افراد جامعه قرار گیرد.» (زیبایی، ۱۳۹۲: ۱۳)

یکی از نمودهای فلسفی که محور توجه میخائیل نعیمه در این رمان قرار دارد، تعالی و گذر است که به معنای گذر از وضع موجود و خلق ارزش‌های جدید است که منجر به آزادی و احساس آرامش در وجود انسان می‌شود. نعیمه، طبق دیدگاه‌های فلسفی خود، آزادی بشر و رسیدن به حقیقت مطلق را در گرو تعالی و گذر می‌داند: * گناهان مانند برگ‌های خزان از وجودم فروافتاده‌اند. امروز من احساس می‌کنم که از باد، سبک‌تر و از برف، پاک‌ترم. دوست من! من، آخرین غبارهای دل خود را نیز زدوده‌ام، و برای اولین بار در زندگی خود در پیشگاه حضرت حق، پاک و مطهر ایستاده‌ام. (نعیمه، ۱۹۹۹: ۸۳)

لئوناردو، پس از احساس گناهکاری، تمام قوای خود را به کار گرفت تا از هوای نفس، دوری‌گزیند و درون خود را از تمام زنگارها بزدايد تا شایستگی یگانگی با ذات الهی را داشته باشد. احساس گناه، لئوناردو را به انسانی پویاتر و مصمم‌تر از قبل تبدیل می‌کند و بیش از پیش به مبارزه با شهوت برمی‌خیزد تا انسانی متعالی گردد و پس از گذر از تمام سختی‌ها، طعم شیرین پاکی را احساس کند و سبکبال گردد. اگزیستانسیالیسم نیز بر این مسأله تأکید می‌کند که انسان می‌تواند با استفاده از نیروهای بالقوه‌ی خود، امکانات را به نفع خود تغییر دهد. طبق دیدگاه تعالی و گذر، «هر انسان زنده‌ای که در حال خودآگاهی است ... به آینده توجه دارد و هر لحظه برای آینده‌اش، طرحی می‌ریزد.» (نوربخش و دیگران، بی‌تا: ۳۵)؛ فلسفه‌ی وجودگرایی برای فاعلیت و آرمان‌گرایی انسان، اهمیّت ویژه‌ای قائل می‌شود؛ و از نظر وجودگرایان، انسان باید در برابر شرایط موجود انقلاب کند و انسان با فرا رفتن از موقعیتی که در آن قرار دارد، تعریف می‌شود. و این مکتب فلسفی برای انسانی که از محیط خود آگاهی ندارد و آن را نمی‌شناسد و نمی‌تواند وضع نابسامان را تغییر دهد، اساساً وجودی قائل نمی‌شود. (افضلی و اعرجی، ۱۳۹۳: ۲۶)؛

میخائیل نعیمه نیز در پی آن است که تعریف این چنین از بشر ارائه دهد و نشانه‌های انسانی را که می‌تواند با گذر از وضع موجود به تعالی برسد، در این رمان می‌توان یافت.

۴-۶- مرگ اندیشی

«در قلمرو فلسفه، اگزیستانسیالیسم، بیش از هر جنبش فکری دیگری با مسأله‌ی مرگ، اشتغال و رویارویی دارد» (معمدی، ۱۳۸۶: ۱۶۰)؛ از دیدگاه فلسفه‌ی وجودگرایی الهی، مرگ تنها راه رهایی از آلام و رسیدن به آزادی و ثبات است. قهرمان اندیشه‌ی وجودگرایی دوست دارد بمیرد تا به آسایش و آزادی برسد. مکتب اگزیستانسیالیسم، مکتبی مشترک میان فیلسوفان متدین و الحادی است؛ با تأمل در نظریات نعیمه درمی‌یابیم که فلسفه‌ی او، فلسفه‌ای متدین است. از منظرگاه ادبیات میخائیل نعیمه درمی‌یابیم که «هراس از مرگ در وجود نعیمه از بین می‌رود و از مرگ به گرمی استقبال می‌کند او اعتقاد دارد که توگد و مرگ از خداست؛ همه از او بیم و به او بازمی‌گردیم. او، روح انسان را از روح خداوند جدا نمی‌داند؛ به همین علت از نظر او، وجود هرگز با مرگ از بین نمی‌رود و حتی در قبر هم نوری از حیات و زندگی وجود دارد. نعیمه به جاودانگی روح معتقد است.» (مسبوق و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۷)؛ موضوع مرگ در اندیشه‌ی نعیمه، ابعاد گسترده‌ای دارد و همان گونه که در روایات اسلامی آمده «الدنیا سجن المؤمن» از دیدگاه نعیمه نیز انسان در دنیا در تبعید به سر می‌برد و مشتاق آن عالم و پیوستن به وجود سرمدی است. (همان: ۱۳۹)؛ اندیشه‌ی مرگ به عنوان کانون و زبده‌ی اصلی رمان «دیدار» به شمار می‌آید؛ این مسأله، ریشه در نابسامانی زندگی انسان در جامعه دارد؛ به طوری که آرزویی بهتر از مرگ برای نجات از وضع حاکم بر دنیای اطراف خود ندارد. در اندیشه‌ی قهرمان داستان، وصال و یگانگی با ذات جز از راه مرگ امکان‌پذیر نیست و اگر این وصال تحقق نیافت به این معناست که کل زندگی خود را به باد داده است؛ در قسمتی از این رمان، لئوناردو، این اندیشه را اظهار می‌دارد:

*اگر بها را بینم، زندگی‌ام را کاملاً به هدر داده‌ام و بیش از حد و بیهوده عذاب و سختی را تحمل کرده‌ام. ای دوست من! باید به دیدار او بشتابم، باید او را بینم. (نعیمه، ۱۹۹۹: ۸۶)

به اعتقاد لئوناردو اگر دیدار که از راه مرگ حاصل می‌شود، انجام نپذیرد، زندگی پوچی خواهد داشت؛ به وضوح می‌بینیم که او، مرگ را تنها راه سعادت و یگانگی با ذات خود یعنی بها که نمادی از خداست، می‌داند. در نهایت و پس از ماجراجویی‌های فراوان و به کمک دوست وفادار خود (نعیمه) بر بالین محبوب خود (بها) حاضر می‌شود تا آرزوی مرگ را محقق سازد و به غایت وجودی خود برسد:

*پس از آن فوراً گیتار از دست لیوناردو افتاد، و در پی آن لیوناردو نیز روی زمین افتاد و جوری در خود فرورفت که گویی مثل لباس جمع شده بود. لحظه‌ای نگذشته بود تا این که دیدیم بها نیز در خود فرومی‌رود... در آن هنگام، پدر بها که لرزش وجودش را ترک کرده بود، جلو رفت به تخت دخترش

نزدیک شد و او را به اسمش صدا زد؛ اما جوابی نشنید. موج دستش را گرفت؛ اما نبض و حیاتی در آن نبود. سپس دست لیوناردو را گرفت در آن نیز نبضی نبود. و چقدر شگفت‌زده شدم و تکان خوردم از این که دیدم سلیم، دست بها را در دست لیوناردو می‌گذارد؛ سپس روی هر دو خم می‌شود و آن‌ها را می‌بوسد، و زیر لب زمزمه می‌کند: «دخترم بها!». پسرم لیوناردو. پس از آن، نگاهش را به سمت من برگرداند و با صدایی که هیچ نشانه‌ای از غصه و ناراحتی در آن نبود، گفت: به هم رسیدند. (همان، ۱۰۱)

همان گونه که از نام این رمان، پیداست، قهرمان از آغاز رمان تا پایان، تنها در پی دیدار با محبوب خود (بها) بود و از این که در راه رسیدن به هدفش، ناکام مانده بود، دچار تنهایی و سرافکنندگی شده بود و احساس بیهودگی، گریبانگیر او شده بود و زندگی در نظرش، پوچ جلوه می‌کند که در نهایت پس از فروکش شدن آتش گناهان و رسیدن به تعالی به وسیله‌ی مرگ به آرزوی خود رسید. رمان دیدار که با مرگ قهرمان به پایان رسید، بیانگر این مسأله است که انسان با مرگ به حقیقت مطلق و وحدت وجود خویش و یگانگی با ذات الهی می‌رسد و این دیدگاه مطابق با فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم است. «مفهوم مرگ از مفاهیم بنیادین این فلسفه است که بدون توجه ژرف به آن ممکن است با نوعی سوء برداشت به ناکامی، خمودگی و نومیدی تعبیر گردد؛ حال آن که اندیشه‌ی مرگ در فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم به مثابه‌ی ابزار و امکانی برای تحقق آزادی انسان و پویایی اوست.» (خجسته و فسایی، ۱۳۹۴: ۱۸۳)؛ مرگ‌اندیشی در این رمان به زیبایی و با مفهومی عمیق جلوه گر شد و این ناشی از اندیشه‌های نعیمه در این زمینه است و او مرگ را به عنوان تنها آرزوی قهرمان داستان جلوه کرد. به این دلیل که از دیدگاه او مرگ تنها راه رسیدن به آزادی و جاودانگی است و انسان را برای همیشه از دغدغه‌های زندگانی نجات خواهد داد. این اندیشه با پیام‌هایی فلسفی که مبتنی بر اندیشه‌ای ژرف است به زیبایی در این رمان به تصویر کشیده شد.

۵-۶- آزادی

از آنجا که انسان براساس دیدگاه وجود‌گرایان بر عدم، استوار است پس ضروری می‌نماید که بر فردگرایی وی تمرکز کنیم که این فردگرایی تنها در سایه‌ی آزادی تحقق می‌یابد. «ارزش انسان در مکتب اگزیستانسیالیسم عبارت است از آزادی انتخاب، بدیگر سخن انسان در این مکتب به معنای آزادی است. و اگر آزادی و گزینش نباشد زندگی پوچ خواهد بود و هر قدر انسان بستر گزینش جدی بیشتری داشته باشد انسان تر است.» (سلیمانی، ۱۳۹۴: ۵۳)

از دیدگاه وجود‌گرایان، «انسان در هر چیزی، جز آزاد بودن آزاد است؛ پس هیچ قانونی او را محدود نمی‌کند.» (الخفاجی، ۱۹۹۵: ۱۸۰-۱۸۱)؛ اگزیستانسیالیست‌ها معتقدند: انسان باید آزاد باشد و آزادی، محور اصلی اندیشه‌ی سارتر بود. میخائیل نعیمه، آزادی را لازمه‌ی دستیابی انسان به اهداف وجودی

خود می‌بیند؛ چراکه انسان‌های آزاداندیش، جامعه را متحول می‌کنند؛ زیرا آزادی به بشر فرصت انتخاب می‌دهد و این انتخاب بشر را به سوی پیشرفت سوق می‌دهد. (گودرزی لمراسکی، ۱۳۹۲: ۱۸۳)؛ آزادی، کانون توجه میخائیل نعیمه در آثار ادبی وی است و محور این آزادی، انسان است. از دیدگاه وی، انسان، پشت میله‌های زندان هم می‌تواند آزادی روحی داشته باشد. (اصلانی و گودری، ۱۳۹۱: ۴)؛ از نظر نعیمه، آزادی از بندگی شایسته‌تر است؛ و جایگاه این آزادی، قلب انسان است و این آزادی از قانون سرچشمه نمی‌گیرد؛ بلکه از قلب و فکر که منشأ هر خیر و شری هستند، نشأت می‌گیرد و هیچ دولت و حکومت و قانونی، حق محدود کردن این اختیار و آزادی را ندارد. (همان: ۵)

آزادی، نزد نعیمه، مهم‌ترین هدف است که برای رسیدن به آن از هیچ کوششی نباید دریغ کرد؛ نعیمه در رمان «دیدار» در پی رسیدن به این خواسته‌ی روحی است و معتقد است پس از گذر از فراز و نشیب‌های فراوان به آزادی خواهد رسید و در جایی از زبان قهرمان می‌گوید: «نجات و آزادی نزدیک است و حتماً آزادی می‌یابم. (نعیمه، ۱۹۹۹: ۸۹)

رمان «دیدار» برای نشان دادن این حقیقت است که بشر پس از گذر از تمام موانع و به شرط حفظ روحیه و ایمان خود به سر منزل نهایی آزادی دست می‌یابد پس از پیگیری سیر حوادث در رمان «دیدار» این مطلب را به خوبی درک نمودیم.

۷- نتیجه‌گیری

با بررسی و تحلیل‌های انجام شده در این پژوهش این نتایج حاصل شد:

- ادبیات فلسفی میخائیل نعیمه در رمان «دیدار»، ملامت از تصویرهایی از زندگی، مرگ، آزادی، یگانگی با ذات الهی و مرگ‌اندیشی است که با تأمل در اندیشه‌های فلسفی وی درمی‌یابیم عواملی همچون فقر و بی‌نوایی، ترس از قدرت‌های سلطه‌جو، رنج از بی‌عدالتی، پوچ‌گرایی و مادی‌گرایی غرب در شکل‌گیری آن مؤثر بوده‌است.

- مؤلفه‌های فلسفی وجودگرایی به وضوح در این رمان انعکاس یافته‌است به گونه‌ای که عدم ثبات در جامعه به انزوا، اضطراب، دلهره و تنهایی منجر می‌شود. از سوی دیگر هنگامی که عشق قهرمان داستان جنبه‌ی مادی و شهوانی می‌یابد، احساس گناه به او دست می‌دهد. علاوه بر این‌ها، تعالی و گذر و اندیشه‌ی مرگ از دیگر عنصرهای مکتب اگزیستانسیالیسم در رمان «دیدار» هستند که نامحدود بودن هستی و آزادی انسان را منعکس می‌کند.

- فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم در عمق وجود و افکار «میخائیل نعیمه»، مشهود است به گونه‌ای که مؤلفه‌های اگزیستانسیالیسم از محورهای اصلی رمان «دیدار» به شمار می‌آیند.

۸- منابع و مآخذ

الف. منابع فارسی

- افضل‌ی، علی و فاطمه اعرجی. (۱۳۹۴). «خوانش اگزستانسیالیستی رمان «ستاره‌ی آگوست» اثر صنع الله ابراهیم»، *مجله‌ی ادب عربی*، شماره‌ی ۱، صص ۲۳-۴۰.
- براهویی، محمدحسین و محمد شیخ. (۱۳۹۵). «بررسی تأثیر اندیشه‌ها و افکار لئون تولستوی بر میخائیل نعیمه»، *تحقیقات جدید در علوم انسانی*، شماره‌ی دوم، صص ۱۳۹-۱۵۰.
- حسینی، رضا. (۱۳۷۶). «مکتب‌های ادبی»، تهران، انتشارات نگاه.
- حیدریان شهری، احمدرضا و منیر زیبایی. (۱۳۹۳). «نمودهای فلسفه‌ی وجودگرایی در مجموعه‌ی داستانی «گفتگوی ناشنویان» از جرج سالم»، *مجله‌ی نقد ادب معاصر عربی*، شماره‌ی ۶، صص ۵۵-۸۱.
- خجسته، فرامرز و جعفر فسایی. (۱۳۹۴). «چوبک و اندیشه‌ی وجودی تحلیل داستان «انتری که لوتی‌اش، مُرده بود.» در پرتو فلسفه‌ی اگزستانسیالیسم»، *ادب پژوهشی*، شماره‌ی سی و چهارم، صص ۱۷۹-۲۰۵.
- خیری، مهدیه و عیسی متقی‌زاده. (۱۳۹۰). «آثار و مبانی فلسفه‌ی اگزستانسیالیسم در آثار نجیب محفوظ با تکیه بر رمان «أولاد حارتنا»، پایان‌نامه‌ی دوره‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده‌ی علوم انسانی.
- زیبایی، منیر و احمدرضا حیدریان شهری. (۱۳۹۲). «بررسی تفکرات وجودگرایی (اگزستانسیالیسم) در ادبیات معاصر سوریه «با تکیه بر داستان‌های صفدی، تامر، راهب و سالم»، پایان‌نامه‌ی دکتری زبان و ادبیات عرب، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی.
- سارتر، ژان پل. (۱۳۶۱). «اگزستانسیالیسم و اصالت بشر»، ترجمه‌ی مصطفی رحیمی، تهران، انتشارات مروارید.
- سلیمانی، جواد. (۱۳۹۴). «نقد دیدگاه‌های مکتب اگزستانسیالیسم درباره‌ی هویت انسان»، صص ۴۹-۶۸.
- شریعتی، علی. (۱۳۵۷). «اگزستانسیالیسم، علم و اسکولاستیک جدید»، قم، نشر عمار.
- شعاعی، داریوش و هادی شعبانی چافجیری. (۱۳۹۶). «تحلیل عناصر داستان در رمان دیدار اثر میخائیل نعیمه»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب، دانشگاه گیلان.
- شیآ، محمد شفیق. (۱۹۷۹). «فلسفه‌ی میخائیل نعیمه»، بیروت، مؤسسه‌ی بحسون الثقافیه، ط ۱.

- صفوی مقدم، ناژین. (۱۳۹۰). «زمینه‌ها و پیشینه‌ی فلسفه‌های آگزیستانس و برخی برداشت‌های ناصواب»، غرب‌شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره‌ی اول، صص ۳۹-۵۴.
 - عزیزی پور، محمد. (۱۳۸۸). «سخنی پیرامون ادبیات مهجر»، دو ماهنامه‌ی تبیان، شماره‌ی ۳۱ مهر و آبان.
 - گودرزی لمراسکی، حسن. (۱۳۹۲). «آگزیستانسیالیسم در شعر یوسف الخال»، مجله‌ی ادب عربی، شماره‌ی ۲، صص ۱۷۵-۱۹۲.
 - ماتپوز، اریک. (۱۳۷۸). «فلسفه فرانسه در قرن بیستم»، ترجمه‌ی محسن حکیمی. تهران، انتشارات ققنوس.
 - مسبوق، سیدمهدی، علی عزیزی و حدیثه فرزبود. (۱۳۹۱). «اندیشه‌ی وحدت وجود در همس الجفون میخائیل نعیمه»، دوفصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، شماره‌ی ۶، صص ۱۲۱-۱۴۲.
 - مطهری، مرتضی. (۱۳۸۳). «انسان کامل»، تهران، قم، انتشارات صدرا، چاپ سی و یکم.
 - معتمدی، غلامحسین. (۱۳۸۶). «انسان و مرگ»، تهران، نشر مرکز.
 - نوالی، محمود. (۱۳۸۶). «فلسفه‌های آگزیستانس و آگزیستانسیالیسم تطبیقی»، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز.
 - «آگزیستانسیالیسم و روان‌پزشکی»، (بی‌تا). ترجمه‌ی جواد نوربخش، عزالدین معنوی، فیروز نقش تبریزی، تهران، انتشارات مجله‌ی بهداشت درمانی.
 - وال، ژان آندره. (۱۳۴۵). «اندیشه هستی»، ترجمه‌ی باقر پرهام، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری.
- ب. منابع عربی**
- اصلانی، سردار و افسانه خواجه گودری. (۲۰۱۲). «الحریه‌ی الروحیه‌ی فی منظر میخائیل نعیمه و طرق الوصول إليها»، إضاءات نقدیه‌ی (فصلیه‌ی محکمه)، العدد الثامن، صص ۳۳-۵۴.
 - بایزیدی، مجید، خلیل پروینی و کبری روشنفر. (۱۳۹۵). «الحب الوجودی فی روایتی «جیل القدر» و «ثائر محترف» لمطاع صفدی»، مجله‌ی الجمعیه‌ی الایرانیه‌ی للغه‌ی العربیه‌ی و آدابها، فصلیه‌ی علمیه‌ی محکمه، العدد ۴۱، صص ۱۹-۳۸.
 - الخفاجی، محمد عبد المنعم. (۱۹۹۵). «مدارس النقد الأدبی الحدیث»، القاہره، الدار المصریه‌ی اللبنانیه، الطبعة‌ی الأولى.

- شریم، جوزیف. (۱۹۹۷). «المفردة فی القصه‌ی دراسه‌ی اسلوبیه- دلایه‌ی نموذج میخائیل نعیمه و امیلی نصرالله».
- شکیب انصاری، محمود. (۱۳۹۳). «تطور الأدب العربی المعاصر»، اهواز، انتشارات دانشگاه شهید چمران، چاپ ششم.
- نعیمه، میخائیل. (۱۹۹۹). «لقاء»، بیروت-لبنان، انتشارات نوفل، الطبعة‌ی الثالثه‌ی عشرة.